

علم خلیفه الله في أرضه:

علم خلیفه خداوند در زمین

العلم الواجب توفره في خليفة الله في أرضه؛ هو معرفة ما فيه نجات الناس في الآخرة من عقائد وتشريع، فلا بد أن يوحى إليه ليكون عنده فصل الخطاب، ويبين الاعتقاد الحق والشريعة الحقة وما يستجد من تشريع، فالعلم ليس ما كان بل ما يكون، فمعرفة خليفة الله مثلاً بكتاب الخليفة السابق أو حفظه له أو حفظه للتشريع السابق ليس هو العلم الأهم والواجب توفره في خليفة الله في أرضه؛ لأن هذه أمور متوفرة بين أيدي الناس ويمكن أن يحصلها أي إنسان آخر، فلا يكون له فضل بها بل الفضل أن يعلم ما لا يعلم الناس، ولا يكون هذا إلا بالوحي في آناء الليل والنهار. فالكل يحتاجونه لينجوا بينما هو لا يحتاج أحداً من الناس في زمانه، تماماً كحال آدم والملائكة فعلم آدم كانت تجهله الملائكة مع حاجتهم له (أسمائهم)، وبهذا كان له الفضل عليهم ووجب عليهم التعلم منه وطاعته.

علمی که باید خلیفه‌ی خداوند در زمین دارا باشد، شناخت چیزهایی است که نجات مردم در آخرت وابسته به آن است و آن علم به عقاید و تشريع است؛ در نتیجه باید به او وحی شود تا سخن نهایی نزد او باشد و اعتقاد حق و شریعت حق و موارد جدیدی را که در تشريع به وجود می‌آید، بیان کند. علم چیزی نیست که بوده است، بلکه چیزی است که می‌شود؛ به عنوان مثال، شناخت خلیفه‌ی خداوند با استفاده از کتاب خلیفه‌ی پیشین یا حفظ بودن آن کتاب یا حفظ بودن تشريع پیشین، این‌ها علوم مهمی نیستند که لازم باشد خلیفه‌ی خداوند در زمین آن‌ها را دارا باشد؛ چرا که این گونه امور نزد مردم هست و هر انسان دیگری امکان به دست آوردن آن را دارد و داشتن آن، فضیلتی برای خلیفه‌ی خداوند نیست. بلکه فضیلت و برتری این است که چیزی را بداند که مردم نمی‌دانند؛ و این موضوع فقط با وحی در لحظات شبانه‌روز امکان‌پذیر است. همه‌ی مردم به این علم نیازمند هستند تا رهایی یابند؛ در حالی که او به هیچ‌یک از مردم زمانش نیازمند

نیست؛ دقیقاً مانند وضعیت آدم و فرشتگان. فرشتگان نسبت به علم آدم، نادان و به علم او (در مورد نام‌های آنان) نیازمند بودند؛ به همین دلیل است که او بر آنان برتری دارد و یادگیری و اطاعت از او بر آنان واجب است.

وهذا يبيّن أن لا إشكال أن يكون الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) أمياً لا يقرأ ولا يكتب، ولا إشكال في كونه لم يكن يعلم نصوص التوراة والإنجيل أو يحفظها، وكل من يدعي بغير هذا فهو مغالي متكلف أمراً لا دليل عليه، إنما يحمل بعضهم على هذا القول الهوى لا غير. أما ما روي من أن الرسول قادر على القراءة والكتابة، فهذا أيضاً لا يعدو كونه في طور إثبات القدرة وليس التطبيق، أي أن الرسول لم يثبّت أنه قرأ وكتب، بل ثبت العكس وهو احتياجه لمن يقرأ ويكتب له، كوجود كُتّاب الوحي وحاجته لعلّي (عليه السلام) ليكتب له الصلح.

این موضوع بیان می‌کند که اشکالی ندارد که محمد رسول الله (ص) امی باشد و نخواند و ننویسد؛ و اشکالی ندارد که ایشان متون تورات و انجیل را نداند یا آن را حفظ نباشد. هر کس مدعی خلاف این شود، غلو کننده است و خودش را دچار موضوعی کرده است که دلیلی برای آن ندارد و تنها هوای نفس، این افراد را به چنین سخنی وا داشته است. اما روایاتی که بیان می‌کنند رسول توانایی خواندن و نوشتن دارد، بیشتر از این نیست که در مرحله‌ی اثبات این توانایی هستند و منظور آن‌ها تطبیق دادن نمی‌باشد. یعنی ثابت نشده است که رسول الله (ص) می‌خواند و می‌نویسد؛ بلکه عکس آن ثابت شده است و تاریخ نشان می‌دهد که ایشان به فردی نیاز داشتند که برایشان بخواند و بنویسد؛ مانند وجود کاتبان وحی و نیاز داشتن به علی (ع) تا پیمان صلح را برای ایشان بنگارد.

فما ثبت في الخارج لمن كانوا يواجهون الرسول محمداً (صلى الله عليه وآله) أنه لا يقرأ ولا يكتب؛ لأنه لم يكن يمارس القراءة والكتابة، (وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) [العنكبوت: 48]. ولهذا فهم نقلوا هذا الأمر

كونهم لم يروه يكتب ويقرأ أمامهم، وبهذا فحتى إثبات أن لديه القدرة على الكتابة والقراءة لا قيمة له في نفي جواز أن يكون الرسول - أي رسول أو خليفة لله في أرضه - لا يقرأ ولا يكتب بالفعل أي أمياً. والرسول محمد (صلى الله عليه وآله) احتاج لصحف من توراة موسى نقلت له ولم يتمكن هو وعلي (عليه السلام) من قراءتها؛ لأنها بلغة أخرى غير العربية. وهذا أيضاً ينفي أمراً مهماً يدّعيه بعضهم؛ وهو أن الحجة يعرف كل اللغات دائماً وفي كل حال.

آنچه در جهان خارج برای افرادی که در تماس با محمد رسول الله (ص) بودند، ثابت شده است، این است که ایشان نمی‌خواند و نمی‌نوشت؛ چرا که ایشان خواندن و نوشتن را تمرین نکرده بود. «و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست راست خود [کتابی] نمی‌نوشتی وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شك می‌افتادند» ([581]). به همین دلیل، این موضوع را روایت کرده‌اند که کسی ایشان را در حال خواندن و نوشتن ندیده است؛ بنابراین حتی اثبات اینکه ایشان توانایی خواندن و نوشتن داشته‌اند، فایده‌ای برای منتفی کردن امکان اینکه رسول، یا خلیفه‌ی خداوند در زمین، در عمل نمی‌خواند و نمی‌نوشت (یعنی نمی‌تواند) ندارد. محمد رسول الله (ص) به صحیفه‌هایی از تورات موسی نیازمند بود که برایش نقل شود و ایشان و علی (ع) نسبت به خواندن آن توانایی نداشتند؛ چرا که این صحیفه‌ها به زبان دیگر غیر از عربی بود. این موضوع، مطلب مهمی را که برخی افراد مدعی می‌شوند که حجت خدا، همیشه و در همه‌ی حالات باید همه‌ی زبان‌ها را بداند، نفی می‌کند.

ويجب دائماً الالتفات إلى أننا هنا نتكلم عن خليفة الله في أرضه في هذا العالم الجسماني، ولا نتكلم عن روحه وما أودع فيها، فهو في هذا العالم يجهل الكثير كغيره من الناس، ولا يعلم إلا ما يتعلمه كسباً أو ما يشاء الله أن يعلمه له وحيًا وفق حكمة الله الحكيم المطلق لا وفق تخرصات الناس وطلباتهم، فيمكن أن يعرفه الله ما لا بد له منه، فيكشف له الله بعض المعارف المودعة في صفحة وجوده، والتي حجبها عنه هذا الجسد وهذا العالم وكثافته. والنتيجة أن علم الحجة هو ما بيّنته،

و هو وحی مستمر من الله له بكل ما تحتاجه الإنسانية للنجاة ومعرفة الحق ومعرفة ما يريد الله منهم، وليس من علم الحجة الواجب في شيء المعرفة بلغات الكتب السماوية أو باللغات الأخرى أو حفظ ألفاظ الكتب السماوية. نعم، لا بد أن يكون هو الحافظ لكل المعاني الواردة في كل الكتب السماوية وللحقائق المشيرة لها ودون أن يحتاج لقراءتها أو توفرها بين يديه، فالكتب السماوية كلها مودعة في صفحة المعصوم كحقائق ومعان في مرتبتي الحقيقة والمعنى، ولكل حجة كتابه ومعرفته الخاصة به وبأهل زمانه وما يحتاجونه.

همیشه باید به این نکته توجه کنیم که ما در مورد خلیفه‌ی خداوند در این عالم جسمانی سخن می‌گوییم و از روح ایشان و آنچه در آن به ودیعه گذاشته شده، سخن نمی‌گوییم. ایشان در این عالم، مانند بقیه مردم، مسائل زیادی را نمی‌داند؛ و فقط مطلبی را می‌داند که تحصیل نموده است، یا آنچه خداوند خواسته است تا او از طریق وحی بداند؛ آن هم بر اساس حکمت خداوند حکیم مطلق؛ نه بر اساس کج‌فهمی‌ها و درخواست‌های مردم. این امکان وجود دارد که خداوند به خلیفه‌اش موضوعی را بشناساند که او ناچار از دانستن آن است و بر این اساس از برخی آموزه‌هایی که در صفحه‌ی وجود او به امانت نهاده شده است، پرده بردارد، آموزه‌هایی که این بدن و این عالم و کثرت آن، آن‌ها را از او محجوب نموده است. نتیجه اینکه علم حجت، آن‌گونه که بیان نمودم، وحیی همیشگی است که از سوی خداوند به حجت اوست، در مورد همه‌ی چیزهایی که انسانیت برای رهایی و شناخت حق و شناخت آنچه خداوند از انسان‌ها می‌خواهد، به آن نیازمند است. علمی که دانستن آن برای حجت خدا لازم است، به هیچ‌وجه آگاهی از زبان‌های کتاب‌های آسمانی یا زبان‌های دیگر یا حفظ جملات کتاب‌های آسمانی نیست. بلکه او باید همه‌ی معانی که در همه‌ی کتب آسمانی وارد شده است و حقایقی را که به آن اشاره شده است، با خود داشته باشد؛ بدون اینکه نیازمند خواندن آن یا آماده کردن آن نزد خودش باشد. همه‌ی کتب آسمانی در صفحه‌ی وجودی

معصوم، به عنوان حقایق و معانی در مرتبه‌ی حقیقت و معنا، به امانت نهاده شده است. هر حجتی کتاب خود و شناخت مخصوص به خود و مردم زمانش را و آنچه آن مردم به آن نیازمندند را داراست.

وليس من علم الحجة الواجب في شيء المعرفة بالعلوم المادية حتى الضروري منها لحياة الناس كالطب، وفي حادثة استدعاء الحسن والحسين (عليهما السلام) الطبيب لعلاج أمير المؤمنين (عليه السلام) كفاية لمن يطلب الحق.

اصلاً علمی که بر حجت واجب است، آگاهی از علوم مادی نمی‌باشد؛ حتی علوم ضروری برای زندگی مردم، مانند پزشکی. درخواستِ پزشک، توسط حسن (ع) و حسین (ع) برای درمان امیرالمؤمنین (ع) برای طالب حق کافی است.

وهذه بعض الأحاديث التي تشير إلى علم خليفة الله في أرضه:
این‌ها برخی از احادیثی است که به علم خلیفه‌ی خداوند در زمین اشاره می‌نمایند:

ورد في كتاب الكافي للكليني: ج ١، باب أن الأئمة ورثوا علم النبي وجميع الأنبياء والأوصياء الذين من قبلهم.

این روایات در کتاب (کافی) از (کلینی) جلد اول، باب (امامان، علم پیامبر و همه‌ی پیامبران و اوصیای پیشین خودشان را به ارث می‌برند) وارد شده است.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَإِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَإِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا وَإِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَتَبْيَانِ مَا فِي الْأَوْحَادِ قَالَ قُلْتُ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ قَالَ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي يَحْدُثُ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمٍ وَسَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ» [582].

امام صادق (ع) فرمود: (سلیمان از داوود و محمد از سلیمان به ارث برد؛ و ما از محمد به ارث می‌بریم و علم تورات و انجیل و زبور و توضیح آن‌چه در الواح است، نزد ماست). راوی می‌گوید: عرض کردم: (این همان علم است). فرمود: (این همان علم نیست. همانا علم چیزی است که روز به روز و لحظه به لحظه ایجاد می‌شود). [583]

«أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ شُعَيْبِ الْحَدَّادِ عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَعِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ دَاوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَإِنَّ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَإِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَإِنَّ عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَالْوَاحِ مُوسَى فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَسَاعَةً بِسَاعَةٍ» [584].

ضریس کناسی گوید: نزد امام صادق (ع) بودم و ابوبصیر نزد ایشان بود. امام صادق (ع) فرمود: (داوود علم پیامبران را به ارث برد و سلیمان از داوود به ارث برد و محمد (ص) از سلیمان به ارث برد و صحیفه‌های ابراهیم و الواح موسی نزد ماست). ابوبصیر عرض کرد: (این همان علم است). فرمود: (ای ابو محمد، این همان علم نیست. علم چیزی است که در شب و روز به وجود می‌آید؛ روز به روز و لحظه به لحظه). [585]

وورد فی کتاب بصائر الدرجات للصفار: ص ۳۴۴، باب ما یلقى شیء بعد شیء یوماً بیوم وساعة بساعة مما یحدث.
در کتاب (بصائرالدرجات) از صفار، صفحه ۳۴۴، باب (آن‌چه روز به روز و لحظه به لحظه یکی پس از دیگری، به وجود می‌آید) آمده است:

«عن أيوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن شعيب عن ضريس عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال سمعته يقول: إنما العلم ما حدث بالليل والنهار يوم بيوم وساعة بساعة».

ضريس گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: (علم چیزی است که در شب و روز اتفاق می افتد؛ روز به روز و لحظه به لحظه).

«و عن أحمد بن محمد بن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن ضريس قال: كنت مع أبي بصير عند أبي جعفر (عليه السلام) فقال له أبو بصير: بما يعلم عالمكم جعلت فداك، قال: يا أبا محمد إن عالمنا لا يعلم الغيب ولو وكل الله عالمنا إلى نفسه كان كبعضكم، ولكن يحدث إليه ساعة بعد ساعة».

ضريس گوید: با ابوبصیر نزد امام باقر (ع) بودیم. ابوبصیر به ایشان عرض کرد: (فدایتان شوم، عالم شما به چه علمی آگاهی دارد؟ ایشان فرمود: (ای ابو محمد! عالم ما غیب را نمی داند؛ اگر خداوند عالم ما را به خودش واگذارد، مانند برخی از شما می شود. ولی لحظه به لحظه برایش ایجاد می شود).

«و عن أحمد بن محمد بن الحسين سعيد عن بعض أصحابنا عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): جعلت فداك أي شيء هو العلم عندكم قال: ما يحدث بالليل والنهار والأمر بعد الأمر والشيء بعد الشيء إلى يوم القيامة».

ابوبصیر می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: (فدایتان شوم، علم نزد شما چیست؟) ایشان فرمود: (آن چه در روز و شب و امری پس از امری و چیزی پس از چیزی تا روز قیامت ایجاد می شود).

«و عن أحمد بن محمد بن ابن سنان عن أبي بصير قال سمعته يقول: إن عندنا الصحف الأولى صحف إبراهيم وموسى، فقال له ضريس: أليست هي الألواح فقال: بلى، قال ضريس: إن هذا هو العلم فقال: ليس هذا العلم إنما هذه الأثر إن العلم ما يحدث بالليل والنهار يوم بيوم وساعة بساعة».

ابوبصیر گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: (صحف اولیه، صحف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست). ضریس به ایشان عرض کرد: (آیا آن همان الواح نیست؟) فرمود: (بله). ضریس عرض کرد: (این همان علم است). فرمود: (این علم نیست. این روایت است. علم، چیزی است که در شب و روز به وجود می‌آید؛ روز به روز و لحظه به لحظه).

«و عن عبد الله بن محمد عن محمد بن الوليد أو عن رواه عن محمد بن الوليد عن يونس بن يعقوب عن منصور بن حازم قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: إن عندنا صحيفة فيه أرش الخدش، قال قلت: هذا هو العلم، قال: إن هذا ليس بالعلم إنما هو إثرة، إنما العلم الذي يحدث في كل يوم وليلة عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) وعن علي بن أبي طالب (عليه السلام)».

منصور بن حازم می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: (نزد ما صحیفه‌ای است که دیه‌ی خراش نیز در آن هست). عرض کردم: (این همان علم است). فرمود: (این علم نیست. بلکه کرامت موروثی است. علم، چیزی است که در هر روز و شب ایجاد می‌شود و از رسول‌الله (ص) و از علی بن ابی‌طالب (ع) می‌باشد).

«و عن محمد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن شعيب الحداد عن ضريس الكناسي قال: كنت عند أبي عبد الله (عليه السلام) فقال أبو عبد الله: إن عندنا صحف إبراهيم وألواح موسى، فقال له أبو بصير: إن هذا لهو العلم، فقال: ليس هذا العلم إنما هو الأثرة، قال: إنما العلم ما يحدث بالليل والنهار يوم بيوم وساعة بساعة».

ضریس کناسی گوید: نزد امام صادق (ع) بودیم. ایشان (ع) فرمود: (نزد ما صحف ابراهیم و الواح موسی است). ابوبصیر عرض کرد: (این همان علم است). ایشان فرمود: (این علم نیست. این کرامت موروثی است). فرمود: (علم چیزی است که شب و روز، و روز به روز و لحظه به لحظه ایجاد می‌شود).

«وعن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي الصباح قال: حدثني العلاء بن سيابة عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إنا لنعلم ما في الليل والنهار».

امام صادق (ع) فرمود: (ما آن چه در شب و روز است را می دانیم).

خليفة الله والصفات المعجزة [586]:

خليفه‌ی خداوند و صفات معجزه‌آسا [587]

بعضهم يعتقد أنّ من صفات المعصوم أنه لا ظل له، وأنه إذا مشى على الحجر يؤثر فيه ولا يؤثر في الأرض الرخوة، وأنه لا تأكل لحمه السباع أو لا تهاجمه السباع ... الخ.

بعضی افراد معتقدند که از صفات معصوم این است که سایه ندارد و اگر بر روی سنگ راه برود، جای پایش روی سنگ می ماند و جای پای او در زمین سست نمی ماند و درندگان، گوشت معصوم را نمی خورند و به وی حمله نمی کنند...

والحق إنّ هذا اعتقاد باطل، ومن يعتقد أنّ المعصوم يتصف بالمعجز كصفة ملازمة له (عليه السلام) فهو منحرف العقيدة، وحاله أنه:

حقیقت این است که این اعتقاد باطل است و هر فردی معتقد باشد که معصوم به عنوان یک خصوصیت دائمی و همیشگی، دارای معجزه است، از جهت عقیدتی منحرف است و وضعیتش این گونه است:

أولاً: مخالف للقرآن الذي يعتبر محمداً (صلى الله عليه وآله) - أفضل خلفاء الله - أنه بشر وله الصفات الجسمانية البشرية، وميزته روحية نتيجة لإخلاصه (صلى الله عليه وآله) وليست جسمانية، قال تعالى: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْوَاحِدُ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)

[الكهف: 110]، وقال تعالى: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ) [فصلت: 6].

اول: این فرد با قرآن مخالف است که محمد (ص) را، که برترین خلفای خداوند است، بشر و دارای صفات جسمی بشری می‌داند و ذکر می‌کند که تمایز او روحی و نتیجه‌ی اخلاص ایشان (ص) است و این تمایز جسمانی نیست. خداوند متعال فرمود: «بگو من هم مثل شما بشری هستم که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در بندگی پروردگارش شریک نسازد» ([588]). همچنین خداوند متعال فرمود: «بگو من بشری چون شمایم جز اینکه به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس مستقیماً به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشرکان» ([589]).

ثانياً: متهم لله بمخالفة العدل، وتفضيل بعض الخلق على بعض قبل امتحانهم وظهور فضل بعضهم على بعض بالعمل.

دوم: این فرد خداوند را به رفتار خلاف عدل، متهم نموده است. به نظر این فرد، خداوند برخی از مخلوقات را پیش از امتحان و آشکار شدن فضیلت بعضی از آنان بر دیگران در عمل، برتری داده است.

ثالثاً: متهم لله بمخالفة الحكمة؛ حيث رغم أن خلفاءه لهم صفات معجزة كما يدعي منحرفو العقيدة، زودهم الله بمعجزات هي أقل ظهوراً في الإعجاز من تلك الصفات، فالتأثير في الحجر الذي يتصف به موسى (عليه السلام) - بحسب أصحاب العقيدة الفاسدة - أعظم من معجزة وقتية تأتي مع موسى (عليه السلام)، وهي تحول عصا إلى أفعى، فلما دخل موسى إلى قصر فرعون أكيد أنه هدم أرضية قصر فرعون بحسب دعوى هؤلاء السفهاء؛ حيث إنهم يعتقدون أنه يتصف بالتأثير في الحجر، وهذا أمر أثره باقٍ ولا يمكن أن يقال إنها سحر، فما حاجة موسى بعد كل هذا لعصا تتحول إلى أفعى، ويقول عنها فرعون إنها سحر.

سوم: خداوند را به رفتار خلاف حکمت متهم نموده است؛ زیرا به نظر این افراد خلفای خداوند، با وجود این که دارای صفات معجزه‌آسایی هستند، ولی خداوند به آنان معجزاتی نیز داده است که نمایان شدن این معجزات، کمتر از آن صفات معجزه‌آسا است. مثلاً ماندن جای پای موسی (ع) بر روی سنگ، که طبق این عقاید فاسد، خصوصیت موسی (ع) است، بزرگ‌تر از معجزه‌ی تبدیل عصا به مار است، که موسی (ع) آن را آورده است. بر اساس ادعای این بی‌خردان، زمانی که موسی به کاخ فرعون وارد شد، باید زمین کاخ فرعون را منهدم نموده باشد؛ چرا که اعتقاد دارند که خصوصیت خلیفه‌ی خداوند، ماندن رد پای ایشان بر روی سنگ است. همچنین امکان ندارد که کسی در مورد آن بگوید که سحر است؛ پس بعد از این همه، موسی به عصایی که تبدیل به مار شود چه نیازی داشت؟ در حالی که فرعون در مورد آن می‌گوید که سحر است.

رابعاً: بهذه العقائد المنحرفة كعقيدة أنّ الحيوانات المفترسة لا تأكل أو لا تهاجم المعصوم أو الإمام؛ يعطي هؤلاء تخويلاً لقتلة الحسين (عليه السلام) بقتله، بل ويعطون الحجة لمن لا يؤمن بالحسين (عليه السلام)؛ لأنه بحسب هذه العقيدة يثبت عندهم أنه (عليه السلام) ليس إماماً، لأنّ الخيل وهي حيوانات أليفة داست على صدره، فلو كانت الحيوانات المفترسة لا تؤذي الإمام الحق أو خليفة الله، فمن باب أولى أنّ الخيل الأليفة لا تدوس على صدره، وهكذا يعطي هؤلاء باعقاداتهم الباطلة حجة للذين لا يؤمنون بآل محمد (عليهم السلام) أنّ يطعنوا بإمامة الأئمة (عليهم السلام).

چهارم: طبق این عقاید منحرف، مانند این که حیوانات وحشی، معصوم یا امام را نمی‌خورند و به او حمله نمی‌کنند، این‌ها به قاتلان حسین (ع) اجازه‌ی کشتن ایشان را می‌دهند و به افرادی که به حسین (ع) ایمان ندارند، حجت و دلیل می‌دهند؛ به این خاطر که طبق این عقیده، برای آنان ثابت می‌شود که حسین

(ع) امام نیست؛ چرا که اسب‌ها که حیوانات اهلی هستند، سینه‌اش را لگدکوب کردند. اگر حیوانات وحشی، امام حق یا خلیفه‌ی خداوند را آزار نمی‌دهند، سزاوارتر است که اسب‌های اهلی نیز سینه‌اش را لگدمال نکنند. آنان این چنین با اعتقاد باطلشان به افرادی که به آل محمد (ع) ایمان ندارند، حجت و دلیل می‌دهند تا به امامت امامان (ع) طعنه بزنند.

والحقیقة إنّ ما روي هو عكس هذه العقيدة تماماً، فقد روي أنّ المفترسات تجرأت على جسد الحسين (عليه السلام) كما تجرأ البشر وكما تجرأت الخيول، روي أنّ الحسين (عليه السلام) لما عزم على الخروج إلى العراق قام خطيباً فقال:

حقیقت این است که هرچه روایت شده کاملاً برعکس این عقیده است. روایت شده است که حیوانات وحشی به جسد حسین (ع) جرئت پیدا کردند، همان‌طور که افراد بشر جرئت پیدا کردند و همان‌طور که اسب‌ها جرئت پیدا کردند. روایت شده است که وقتی حسین (ع) خواست به سوی عراق خروج کند، برای سخنرانی بلند شد و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، [وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ]، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخْطَ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ، وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا عُسْلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبِلَاءَ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفاً وَأَجْرِبَةً سُعْباً، لَا مَحِيصَ عَنِّي يَوْمَ، خُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبُ عَلِيٍّ بِلَانِهِ وَيُوفِّقُنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لُحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْفُؤَادِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَيُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ، مَنْ كَانَ بَادِلاً فِينَا مُهْجَتَهُ، وَمَوْطِئاً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ [تَعَالَى]» (590).

(مرگ همچون گردنبند دختران جوان، آویزه‌ی گلوی بنی‌آدم است و من چونان اشتیاق یعقوب به یوسف، دیدار گذشتگان خود را چه مشتاقم! و شهادتگاهی را

برایم برگزیده‌اند که ناچار باید آن را دیدار کنم. گویا گرگ‌های حریص دشت‌های نوایس و کربلا را می‌بینم که بند بند جسمم را از هم گسسته، شکمبه‌های تهی و مشک‌های خالی خود را از آن انباشته می‌کنند. از آن‌چه با قلم تقدیر الهی رقم خورده، گریزی نیست؛ خشنودی خداوند، خشنودی ما اهل بیت است. نسبت به بلایش، شکیبایی می‌کنیم و پاداش شکیبایان را به ما داده‌اند. ذریه‌ی رسول خدا (ص) از او جدا نخواهد شد. آنان در حریم قدس کبریایی نزد او گرد آیند، چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده‌ی خود را در حقشان وفا کند. هرکس خون خویش را در راه ما که راه خداست می‌بخشد و خود را آماده‌ی دیدار خدا کرده است، با ما رهسپار شود که من به خواست خدا فردا رهسپارم). ([591])

وقالت زينب بنت علي (عليها السلام):

«... أظننت يا يزيد انه حين اخذ علينا بأطراف الأرض وأكناف السماء فأصبحنا نساق كما يساق الأسارى أن بنا هواناً على الله وبك عليه كرامة وان هذا لعظيم خطرك... مع اني والله يا عدو الله وابن عدوه استصغر قدرك واستعظم تقريعك غير أن العيون عبرى والصدور حرى وما يجزي ذلك أو يغني عنا وقد قتل الحسين (عليه السلام) وحزب الشيطان يقربنا إلى حزب السفهاء ليعطوهم أموال الله على انتهاك محارم الله فهذه الأيدي تنطف من دماننا وهذه الأفواه تتحلب من لحومنا وتلك الجثث الزواكي يعتمها عسلان الفلوات فلئن اتخذتنا مغنما لتتخذن مغرماً حين لا تجد إلا ما قدمت يدك...» ([592]).

زينب دختر علی (ع) نیز فرمود: (... ای یزید، آیا گمان می‌بری این که اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ گرفتی و راه چاره را بر ما بستی که ما را به مانند کنیزان به اسیری برند، ما نزد خدا خوار و تو سر بلند گشته و دارای مقام و منزلت شده‌ای؟ ... به خدا قسم ای دشمن خدا، و فرزند دشمن او! قدر و منزلت را کوچک می‌بینم و تو را فروتر از آن که نکوهش و توبیخ کنم می‌پندارم. اما چه کنم که دیده‌ها اشک‌بار و سینه‌ها سوزان است؛ و این کار، نه ما را بس است و نه

بی نیازمان می‌کند. اینک حسین (ع) کشته شده است و حزب شیطان، ما را نزد حزب نابخردان می‌برد، تا به خاطر شکستن حرمت خداوند، اموال خدای را به آنان بدهند. این دست‌ها به خون ما آلوده است و این دهان‌ها برای خوردن گوشت ما به آب افتاده است؛ و درندگان بیابان سهم خود را از آن بدن‌های پاک و پاکیزه می‌برند. اگر ما را غنیمت انگاشته‌ای بدان، در آن روزی که به کیفر کردار خود می‌رسی، ما را از دست رفته خواهی یافت، و در آن هنگام که جز آن‌چه از پیش فرستاده‌ای نیابی، خویش را زیانکار خواهی دید...» ([593])

«.... ولئن جرت علي الدواهي مخاطبتك إني لاستصغر قدرك، وأستعظم تقريعك وأستكثر توبيخك، لكن العيون عبري، والصدور حري، ألا فالعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء، فهذه الأيدي تنطف من دمائنا والأفواه تتحلب من لحومنا، وتلك الجثث الطواهر الزواكي تنتابها العواسل وتعفرها أمهات الفراعل، ولئن اتخذتنا مغنا لتجدنا وشيكا مغرما، حين لا تجد إلا ما قدمت وما ربك بظلام للعبيد...» ([594]).

(هرچند گفت‌وگو با تو بر مصائب مخاطبت می‌افزاید، چون قدر و منزلت را کوچک می‌بینم و تو را فروتر از آن که نکوهش و توبیخ کنم می‌پندارم، اما چه کنم که دیده‌ها اشک‌بار و سینه‌ها سوزان است. چه شگفت است کشته شدن نجیبان حزب خدا، به دست رها شدگان حزب شیطان! دست‌هایی به خون ما آلوده است و دهان‌هایی برای خوردن گوشت ما به آب افتاده است؛ و بر آن بدن‌های پاک و مطهر، درندگان گله‌گله می‌آیند و می‌روند و گفتارهای پیر، آن را بر زمین می‌کوبند. اگر ما را غنیمت انگاشته‌ای بدان، در آن روزی که به کیفر کردار خود برسی ما را از دست رفته خواهی یافت و خود را زیانکار! و خداوند بر بندگان، ستم روا نمی‌دارد.) ([595])

و"عسلان الفلوات": أي الحيوانات المفترسة البرية أو الذئاب منها بالخصوص، و"أمهات الفراعل": أي الضباع، وظاهر الكلام واضح. تعبیر (عسلان الفلوات) در اولین قسمت به معنای حیوانات وحشی و درندگان بیابان است یا به‌ویژه از میان آن‌ها، گرگ‌ها؛ و منظور از (امهات الفراعل) در قسمت دوم، کفتار است و ظاهر سخن روشن است.

«كأني بأوصالي تقطعها عسلان الفلوات بين النواويس وكربلاء فيملأن منى أكراشاً جوفاً، وأجربة سغباً لا محيص عن يوم خط بالقلم.»
(گویا می‌بینم اعضای بدنم را که گرگ‌های بیابان‌ها میان نواویس و کربلا پاره‌پاره می‌کنند و شکم‌های خالی و گرسنه‌ی خود را از من پر می‌نمایند. از روزی که مقدر شده است، نمی‌توان گریخت).

«وتلك الجثث الطواهر الزواكي تنتابها العواسل وتعفرها أمهات الفراعل.»
(بر آن بدن‌های پاک و مطهر، درندگان گله‌گله می‌آیند و می‌روند و کفتارهای پیر آن را بر زمین می‌کوبند).

وقد حاول بعضهم تأويل هذه الروايات بتأويلات ضعيفة لا تقوم أمام النقد العلمي. وفي الحقيقة إنه لا يصار إلى التأويل إلا عند الضرورة ولا ضرورة هنا للتأويل، فلا يوجد دليل عقلي أو نقلي قطعي الصدور والدلالة يدفع للاعتقاد بأن جسد خليفة الله لا يمكن أن تتجرأ عليه الحيوانات غير العاقلة، في حين ثبت قطعاً تجرأ الإنسان العاقل على جسده حتى وصل بهم إلى قطع إصبع الحسين (صلوات الله عليه)، وليتهم قطعوني إرباً دون إصبعه بأبي وأمي هو ([596]).

برخی افراد قصد تأویل این روایات را دارند؛ آن‌هم به قدری ضعیف که در مقابل نقد علمی دوام نمی‌آورد. حقیقت این است که فقط در هنگام ضرورت به تأویل پرداخته می‌شود و در اینجا ضرورتی برای تأویل نیست. دلیل عقلی یا نقلی

قطعی الصدور و قطعی الدلالتی نیست که این را رد کند که امکان ندارد که حیوانات غیر عاقل به جسد خلیفه‌ی خداوند تعرض نمایند. در حالی که به صورت قطعی ثابت شده است که انسان عاقل به جسد ایشان تعرض کرده است؛ تا جایی که آنان را به جایی رساند که انگشت حسین (ع) را قطع کردند. و ای کاش به جای انگشت ایشان، مرا قطعه قطعه می کردند. پدر و مادرم به فدای ایشان باشد! [597]

الحقیقة إنَّ أقل ما يقال: إنَّ جسد الإمام كجسد غيره من البشر، ومن يريد إضافة صفة خارقة لجسد الإمام أو خليفة الله في أرضه فعليه بالدليل وإلا فكلامه بلا قيمة علمية. أضف: أنَّ المروي أعلاه عن الإمام الحسين (صلوات الله عليه) وأخته العقيلة (صلوات الله عليها) واضح الدلالة، وعلى الأقل هذا ما يفهم من ظاهره، ولا يمكن طرح الظاهر أو ما يفهم منه بجلاء دون دليل قطعي يمنع الظاهر الجلي للمروي أعلاه.

در حقیقت حداقل چیزی که می توان گفت، این است که جسد امام، مانند جسد بقیه‌ی بشر است. هر فردی می خواهد صفت و ویژگی خارق العاده‌ای را به جسد امام یا خلیفه‌ی خداوند در زمین بیفزاید، باید دلیل بیاورد و الا کلامش فاقد ارزش علمی است. علاوه بر این، روایت بالا که از امام حسین صلوات الله علیه و خواهر عقیده‌ی ایشان صلوات الله علیها نقل شده است، از جهت دلالت و معنا روشن است. حداقل این مطلبی است که از ظاهر آن فهمیده می شود؛ و امکان رد کردن ظاهر یا مطلبی که از آن به صورت روشن فهمیده می شود، بدون دلیل قطعی که این معنای ظاهری آشکار را رد کند، وجود ندارد.

أيضاً: في قصة يوسف (عليه السلام) قال تعالى: (قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ) [يوسف: 13]، ويعقوب خليفة من خلفاء الله ويوسف كذلك، وظاهر قول يعقوب في القرآن حجة ودليل، فيعقوب إنَّ بحسب القرآن لا يعتقد بهذا الاعتقاد الفاسد، بل يعتقد أنَّ يوسف ممكن أن يأكله الذنْب، وبالتالي خاف عليه من الذنْب وحرَّ أبناءه من أن يأكل الذنْب أخوهم يوسف

خليفة الله في أرضه، وأخوة يوسف فهموا واعتقدوا بأنّ الذئب ممكن أن يأكل يوسف (عليه السلام)، لهذا أجابوا يعقوب (عليه السلام) بقولهم: (قَالُوا لَنْ نَأْكُلَهُ الذَّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ) [يوسف: 14]. فيعقوب إذن هو الذي جعل أبناءه يعتقدون بعكس ما يعتقد أهل الضلال اليوم، وصرّح أمامهم بقول واضح بأنه يخاف أن يأكل الذئب خليفة الله، فهل خفي على نبي الله يعقوب أن خليفة الله (عليه السلام) لا يأكله الذئب، بينما لم يخف هذا الأمر على أصحاب هذه العقائد الباطلة؟!!!

همچنین در داستان یوسف (ع) خداوند متعال فرمود: «گفت: اینکه او را ببرید سخت مرا اندوهگین می کند و می ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد» ([598]). یعقوب (ع) خلیفه‌ای از خلفای خداوند است و یوسف (ع) نیز این چنین است؛ و ظاهر سخن یعقوب (ع) در قرآن، حجت و دلیل است. بنابراین یعقوب (ع) بر اساس قرآن، اعتقادی به این عقیده‌ی فاسد ندارد. او اعتقاد دارد که خوردن یوسف (ع)، توسط گرگ امکان‌پذیر است. در نتیجه از گرگ‌ها بر او ترسید و فرزندانش را بر حذر داشت که گرگ، برادرشان یوسف (ع)، خلیفه‌ی خداوند در زمین را نخورد. برادران یوسف (ع) فهمیدند و معتقد شدند که امکان دارد که گرگ، یوسف (ع) را بخورد؛ به همین خاطر با این سخنان به یعقوب (ع) پاسخ دادند: «گفتند: اگر گرگ او را بخورد با اینکه ما گروهی نیرومند هستیم در آن صورت ما قطعاً [مردمی] بی‌مقدار خواهیم بود» ([599]). بنابراین یعقوب (ع)، فرزندانش را در موضعی قرار داد که بر خلاف اعتقاد گمراهان امروز معتقد شوند و جلوی ایشان با سخن روشنی تصریح نمود که می‌ترسد خلیفه‌ی خداوند را گرگ بخورد. آیا بر پیامبر خدا یعقوب (ع) پنهان بود که گرگ، خلیفه‌ی خداوند را نمی‌خورد؟ درحالی که این مسئله بر صاحبان این عقاید باطل پنهان نمانده است؟!!!

أما القول بأن يعقوب (عليه السلام) إنما أراد أمراً باطنياً، وقصد بالذئاب أخوة يوسف (عليه السلام)، فهذا الأمر لا يتعارض مع كون ظاهر قول يعقوب - وما يفهمه منه من يسمعه وما يفهمه منه أبناؤه كما هو واضح من ردهم عليه - دال وبوضوح أنّ الذئب يمكن أن يأكل خليفة الله في أرضه يوسف (عليه السلام)، كما يمكن أن يأكل غيره من الناس.

اما اين سخن كه يعقوب (ع) مسئله‌ای درونی را قصد نمود و منظورش از گرگ‌ها برادران يوسف (ع) بود، منافاتی با اين موضوع ندارد كه ظاهر سخن يعقوب (ع) و آنچه شنونده از آن می‌فهمد و آنچه فرزندانش از آن فهمیدند، به‌روشنی بر این دلالت دارد كه خوردن خلیفه‌ی خداوند در زمین، يوسف (ع) توسط گرگ امکان‌پذیر است، همان‌طور كه گرگ می‌تواند بقیه‌ی مردم را بخورد.

[581]. قرآن کریم، سوره‌ی عنكبوت، آیه‌ی ۴۸.

[582]. الكافي - الكليني: ج 1 ص 224 - 225.

[583]. كافي، كليني، ج ۱، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

[584]. الكافي - الكليني: ج 1 ص 225.

[585]. كافي، كليني، ج ۱، ص ۲۲۵.

[586]. المراد بالصفة المعجزة هي الصفة التي يتصف بها كل حياته ولا تفارقه، وهذه غير المعجزة التي تحصل في وقت معين مع خليفة من خلفاء الله، ولا تحصل مع خليفة آخر في وقت آخر، فمثلاً إذا جاءت رواية وقالت إنهم رأوا خليفة الله يمشي في الشارع ولا ظل له، فهذه لا إشكال فيها كونها لو صحت ستكون معجزة حصلت لمن رأى ليؤمن أو ليزداد إيمانه ويقصها أيضاً فينتفع بها غيره. أما لو روي أن خليفة الله قال إن من صفات أو خصال خلفاء الله أنهم لا ظل لهم، فهذه رواية باطلة ومن يعتقد بها فهو منحرف العقيدة كما بينت. ومثال آخر: لو قال شخص إنني رأيت أن خليفة الله لم تأكله السباع أو سجدت له أو خضعت بين يديه فلا إشكال في هذا لو صحت الرواية؛ لأن هذا معجز يمكن أن يحصل. أما لو روي أن شخصاً قال: إن خليفة الله صفته أنه لا تأكله السباع، فهذه رواية باطلة ومن يعتقد بها منحرف العقيدة، وأقل ما فيه من انحراف هو أنه في حقيقته كافر بالإمام الحسين (عليه السلام)، فقد روي أن الخيل داست صدره، والسباع أكلت من جسده، فبحسب هذا المنحرف أن الحسين ليس إماماً، بل وهؤلاء المنحرفون أعطوا لمن لا يؤمن بإمامة الحسين العذر ليكفروا بإمامته.

[587]. مقصود از صفات معجزه‌آسا، صفاتی است كه خلیفه‌ی خدا در طول زندگی با آن شناخته می‌شود و از او جدا نمی‌شود. این غیر از معجزاتی است كه در زمان معینی برای خلیفه‌ای از خلفای خداوند حاصل می‌شود و برای

خلیفه‌ی دیگر یا در وقت دیگر وجود ندارد؛ بنابراین اگر به عنوان مثال، روایتی باشد که خلیفه‌ی خدا را در خیابان بدون سایه دیده‌اند، به فرض صحت، اشکالی ندارد. چرا که این معجزه‌ای بوده است برای فردی که آن را دیده است، تا ایمان بیاورد یا ایمانش بیشتر گردد و آن را برای دیگران نیز نقل کند و برای آنان نیز مفید باشد. اما اگر روایتی از خلیفه‌ی خدا نقل شود که از خصوصیات خلفای خدا این است که دارای سایه نیستند، این روایت باطل است؛ و چنان‌که بیان کردم، افراد معتقد به آن دارای انحراف در عقیده هستند. مثال دیگر: اگر فردی نقل کند که خلیفه‌ی خدا را دیدم که درندگان به وی حمله نکردند و به او سجده کردند و در مقابل او کرنش نمودند، در صورت صحت این کلام، اشکالی در آن نیست؛ چرا که ممکن است معجزه‌ای واقع شده باشد؛ اما اگر فردی بگوید که خصوصیت همیشگی خلیفه‌ی خدا این است که درندگان او را نمی‌خورند، این قول باطل است و افراد معتقد به آن، انحراف عقیدتی دارند و کم‌ترین میزان انحراف عقیده‌ی آنان این است که آنان به امام حسین (ع) کافر هستند. چرا که روایت شده است که اسبان، سینه‌ی ایشان را لگدکوب کردند و درندگان از بدن ایشان خوردند. پس بنا بر عقیده‌ی این افراد منحرف، حسین (ع) امام نبوده است و این افراد به کسانی که اعتقاد به امامت حسین (ع) دارند، بهانه‌ای داده‌اند تا به امامت ایشان کافر شوند.

[588]. قرآن کریم، سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

[589]. قرآن کریم، سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۶.

[590]. اللهوف فی قتلی الطفوف - ابن طاووس: ص 38؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة - الاربلی: ج 2 ص 239؛ بحار الأنوار - المجلسي: ج 44 ص 366 - 367، ص 397؛ مثير الأحزان - ابن نما الحلبي: ص 29؛ نزهة الناظر وتنبیه الخاطر - الحلواني: ص 86؛ العوالم، الإمام الحسين (عليه السلام) - عبد الله البحراني: ص 216؛ لواعج الأشجان - محسن الأمين: ص 70؛ موسوعة كلمات الإمام الحسين (عليه السلام).

[591]. اللهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، ص 38؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، اربلی، ج 2، ص 239؛ بحار الانوار، مجلسی، ج 44، ص 366 تا 367 و ص 397؛ مثير الاحزان، ابن نما حلبي، ص 29؛ نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، حلواني، ص 86؛ العوالم الامام الحسين (ع)، عبد الله بحراني، ص 216؛ لواعج الاشجان، محسن امين، ص 70؛ موسوعة كلمات الامام الحسين (ع).

[592]. بلاغات النساء - ابن طيفور: ص 22؛ شرح إحقاق الحق - المرعشي: ج 33 ص 681.

[593]. بلاغات النساء، ابن طيفور، ص 22؛ شرح إحقاق الحق، مرعشي، ج 33، ص 681.

[594]. اللهوف على قتلى الطفوف - ابن طاووس: ص 107؛ بحار الأنوار - المجلسي: ج 45 ص 134 - 135؛ لواعج الأشجان - محسن الأمين: ص 230.

[595]. اللهوف على قتلى الطفوف، ابن طاووس، ص 107؛ بحار الانوار، مجلسی، ج 45، ص 134 و 135؛ لواعج الاشجان، محسن امين، ص 230.

[596]. أنظر: الملحق (2).

[597]. به پیوست دوم کتاب مراجعه کنید.

[\[598\]](#). قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۱۳.

[\[599\]](#). قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۱۴.